

نوید فرارسیدن نیکی و خوبی:
نخستین رویکرد به مردمیت امروز

و

کشاکش جادوگران

نویسنده

جورج ایوانویچ گورجیف

برگردان

رؤیا منجم



شعری

سرشناسه	گورجیف، گیورگس ایوانوویچ، ۱۸۷۲ - ۱۹۴۹ م.
عنوان و نام پدیدآور	Gurdjieff, Georges Ivanovitch «نوید فرارسیدن خوبی: نخستین رویکرد به مردمیت امروز» و «کشاکش جادوگران» / جورج ایوانوویچ گورجیف ترجمه رویا منجم.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۱۴۲ ص؛ رقعی
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۲۶۰-۴
فهرست نویسی	فیبا
عنوان اصلی	The herald of coming good; first appeal to contemporary humanity. Paris, 1933, 1971.
موضوع	عرفان
موضوع	Mysticism
موضوع	علوم غریبه
موضوع	Occultism
شناسه افزوده	منجم، رویا، مترجم
رده بندی کنگره	BF۱۹۹۹
رده بندی دیویی	۱۴۹/۳
شماره کتابشناسی ملی	۷۵۷۸۶۳۸

جورج ایوانویچ گورجیف

نوید فرار سیدن نیکی و خوبی:
نخستین رویکرد به مردمیت امروز

و

کشاکش جادوگران

رؤیا منجم

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۷۷۰ نسخه

لیتوگرافی: ترنج رایانه

چاپ: مهارت نو

قطع: رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۳۶-۴

حق چاپ محفوظ است.



تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین

خیابان شهدای ژاندارمری - بن بست گرانفر - پلاک ۴

تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸ - ۰۲۱



www.elmpub.com



info@elmpub.com



nashreelm

فهرست

یادداشت مترجم فارسی ۷

فؤید فرار سیدن نیکی و خوبی

نخستین پند به درد بخور ۲۱
نامه بخش نامه‌ای ۹۳
آگاهی تکمیلی ۹۹

کشاکش جادوگران / ناریوی باله

مبارزه جادوگران ۱۰۳
پرده اول ۱۰۵
پرده دوم ۱۱۳
در مکتب جادوگر سفید ۱۱۳
پرده سوم ۱۱۹
در خانه جعفر ۱۱۹
پرده چهارم ۱۲۷
مکتب جادوگر سیاه ۱۲۷
پرده پنجم ۱۳۵
همان صحنه پرده دوم ۱۳۵

یادداشت مترجم فارسی

بازخوانی و آماده کردن ترجمه نوید فرارسیدن نیکی و خوبی پس از سال‌ها، به ویژه پس از ترجمه و انتشار کتاب زندگی ما با آقای گورجیف، نوشته توماس دوهارتمن - آهنگ‌ساز موسیقی گورجیف - و همسرش الگا دوهارتمن - امین و دقت‌دار و منشی او - نشان می‌دهد که تا چه اندازه «اندیشه - گفتار - کردار» گورجیف در مقام آموزگار با هم هماهنگ بوده است و گواه آن هم‌نوایی کامل برنامه کار گورجیف برای نهادش که در اینجا بازگو می‌کند با تجربه دوهارتمن‌ها در زمان زندگی با اوست.

اگر در این سال‌ها مانند مترجم، خواندن کتاب‌ها و نوشته‌های گورجیف و آموزه‌اش را پی گرفته باشید، لابد این پرسش با خواندن کتاب در جست‌وجوی معجزه آسا اسپنسکی - اوسپنسکی برایتان شاید پیش آمده باشد که چرا گورجیف رفتار اگر نه سنگ‌دلانه سخت نامنتظره‌ای گاه از خود نسبت به شاگردانش نشان می‌داده، از جمله با خود اسپنسکی و کسان دیگری که او در آن کتاب نام می‌برد و در کتاب زندگی با آقای گورجیف دوهارتمن‌ها هم می‌خوانیم. در اینجا پاسخ او را می‌توانید بیابید. به رابطه آموزگار - شاگرد، مراد و مرید، ارباب و بنده باز می‌گردد. این پرسش برای مترجم نخستین بار با

مطالعه و ترجمه آثار نیچه آغاز شده بود که در جایی تمامی روابط مردمی را به رابطه ارباب - بنده می‌کاهد، چنان‌که عشق را «جنگ ابدی میان دو جنس» تعریف می‌کند. گورجیف همان‌طور که خود در این کتاب می‌گوید به دنبال شاگرد چشم‌و‌گوش بسته و دنباله‌رو نبوده، بلکه می‌خواسته شاگردانی بیدار، نوآور و آفریننده و تأثیرگذار به معنای عینی و واقعی را با کاربرد شناخت بی‌همتایی که در مورد روان‌شناسی مردم^۱ (انسان، آدم) به آن دست‌یافته بود، از نهاد تکامل هماهنگ مردمی خود بیرون دهد. برای این منظور همواره «با تجلی آن خصلت درونزادی که در روان مردمی جای گرفته» رویارویی می‌کرده که «هر گاه با افراد کمابیش برجسته رویاروی می‌شوند، حال‌وهوای بردگی‌ای را در آنها برمی‌انگیزاند و یک‌بار و برای همیشه گنجایش آنها را برای نمایش آغازگری و نوآوری شخصی ... فلج می‌کند.» به این ترتیب آن برخورد به اصطلاح «سنگدلانه» با شاگردان و یاران درازمدتش می‌توانسته از این‌رو باشد که نمی‌خواسته آنان که همگی می‌توانستند از «نامداران» celebrities روزگار خود در رشته‌های گوناگون از ریاضیات گرفته، تا علوم و پزشکی و آهنگ‌سازی و گرافیک و نویسندگی و رقص و رقص‌نگاری و باشند و شوند، در

۱. واژه مردم با وجودی‌که مانند آدم و انسان «مرد» را می‌رساند، و در اصل از واژه اوستایی مَرته به معنای مردنی و میرا گرفته شده و باز هم ریشه واژه مرد است. زن گویا از «کن» اوستایی به معنای «خانه» آمده و برابر دیگری دارد که دوست‌داشتن است و زادن و زندگی هم به جای خود. اما از آنجا که زن و مرد هر دو مَرته و میرا و مردنی‌اند و چون به‌ویژه در سده اخیر این واژه به جای «مردمان» به عنوان اسم‌جمع به کار رفته است، زن را هم در برمی‌گیرد و می‌تواند حرکتی در جهت یادآوری نه تنها مرد و زن هر دو و مردنی بودن هر دو باشد و زندگی پیش از داستان خلقت آدم در مقام «اشرف مخلوقات» را هم دربرگیرد. از همه چیز گذشته گئومَرته پیش‌گونه مردمان روی زمین بنا به اوستا، به معنای زنده‌میراست.

رابطه استاد و شاگردی و مرید و مرادی، گوسفند و برده شوند. مگر شمس دو بار همین کار را با مولوی نکرد؟

راست‌گویی او هم در میان آموزگاران و استادها و مرادها و شیخ‌های پدرسالار بی‌همتاست. با وجود نسبتی که شاگردانش از جمله آسپنسکی از راه بازگفته در همان کتاب به داشتن به اصطلاح «کرامات» به او می‌دهند، خود او آن‌قدر راست‌گوست که در کتاب سوم خود زندگی زمانی واقعی است که من هستم می‌نویسد که پس از تصادف با اتومبیل خود که به شکل معجزه‌آسایی از آن جان سالم به در می‌برد و شش ماهی به درازا می‌کشد تا دوران نقاهت را سپری می‌کند و در این میان ناگزیر می‌شود نهاد تکامل هماهنگ مردمی را تعطیل کند و به جای پرورش «شاگردانی» که به سختی در این دوران توان فرسا به یاری‌اش شتافتند، دست‌آوردهای خود را به روی کاغذ بیاورد، و به این ترتیب شروع به نوشتن قصه‌های بلزباب برای نوه‌اش می‌کند، و دیرتر هنگامی که پاره پاره این نوشته در فرصت‌هایی که دست می‌داده برای جمعی خوانده می‌شود که با او مانده بودند و از این گذشته گاه اگر مناسب بوده، در جلساتی همگانی هم خوانده می‌شده و در هنگام این خوانش‌ها بیشتر اوقات، خود در گوشه‌ای به تماشای تأثیر آن بر شنوندگان می‌نشسته، کم‌کم درمی‌یابد که انگار آن نوشته اگر هم به درد بخورد تنها به درد کسانی می‌خورد که او را از نزدیک ملاقات کرده بودند، برای همین تصمیم به بازنویسی آن می‌گیرد و با خود عهد می‌کند که اگر تا سال بعد نتواند آن را در قالب مناسبی بنویسد، خود و تمامی نوشته‌های خود را نابود کند. و یا در همان کتاب می‌گوید، زمانی که برای سرکشی به گروهی که در امریکا پایه‌های شکل‌گیری آن را در سفر پیشین خود کشیده بود، به آن قاره سفر می‌کند، در یکی از جلسه‌های نخست هنگام بیرون رفتن از جلسه رو به «شاگردان» خود می‌گوید که مدت‌هاست متوجه شده که روی

پیشانی برخی از به اصطلاح پیروان انگاره‌هایش، نامزد آسایشگاه روانی را می‌خواند. با چنین راست‌گویی‌هایی نه تنها نمی‌گذارد در جایگاه «مراد - مرشد - برده کننده» گذاشته شود، بلکه به کسانی که او را هم از نزدیک ندیده بودند، و از راه نوشته‌های خودش و شاگردان به قول خودش درجه یکاش با آموزه او آشنا می‌شدند و می‌شوند و کوشش می‌کنند آن را در اندازه فهم و درک خود برای رسیدن به هدف «خودشناسی» و «وجود واقعی»، پیگرانه به کار برند، این دلگرمی را می‌دهد، که می‌توانید تا کجاها بروید و به کجاها کشیده شوید. «استاد و مراد» هم این لحظات بحرانی را در زندگی واقعی خود گذرانده، پس «به خود آسیم و دم را دریابیم، تا این نیز بگذرد.» آموزه‌اش شوخی‌بردار نیست، هر چند که «جدی نگرفتن» خود را تا اینجا درس می‌دهد که اندیشمندی خودش را بارها «عقل‌نادانی‌بافی» می‌نامد.

در نوید فرارسیدن نیکی و خوبی که تنها نوشته‌ای است که گورجیف در زمان زنده بودنش به چاپ رسانده، بارها «بادسری و تکبر» و «خودبینی - خودشیفتگی» را بازدارنده اصلی یا «حجاب» دست‌یافتن به «وجود واقعی» می‌نامد.

نوشته دوم، کشاکش جادوگران، سناریویی برای باله‌ای است که گورجیف پس از آن که تصمیم می‌گیرد، آنچه را که کمابیش در پنجاه سال جست‌وجوی بی‌امان خود در باره پرسش «از کجا آمده‌ایم و آمدن‌مان بهر چه بود؟» به آن دست‌یافته بود، در عین پژوهش بیشتر در مورد «روان مردمی» در اختیار جست‌وجوگران دیگر بگذارد و برای جلب توجه، خبر اجرای آن را در روزنامه‌ای در مسکو به چاپ می‌رساند و شماری از پیروان آینده‌اش با دیدن همین خبر، شروع به پرس‌وجوی بیشتر در باره او می‌کنند. این نمایشنامه برای باله که بازیگران اصلی در آن از سویی نقش جادوگر خوب و پیروانش را

بازی می‌کنند و از سوی دیگر نقش جادوگر بد و پیروان او را، می‌توانند این گفتهٔ عین‌القضات همدانی را تداعی کند که: «کافی نیست تنها نور محمدی را دریابید، به همان اندازه لازم است نور ابلیسی را هم بفهمید^۱ و گویا بیشتر بابت همین گفته بوده که برجسب شیطان‌پرست به او زده می‌شود و به یاری آن، حکم اعدام را برای این قاضی القضاات نابغه در سی و چهار سالگی صادر می‌کنند. در کتاب نامبرده دوهارتمن‌ها آمده که با وجودی که سرانجام همه کار برای اجرای همگانی این باله پیش برده می‌شود، گورجیف ناگهان آب پاکی را روی دست همه شاگردان - بازیگران و دیگر دست‌اندرکاران (در کمال حیرت‌شان) می‌ریزد، تا به راستی و با تمام وجود، به مفهوم «عدم‌دلبستگی» به نتیجه پی ببرند و آن را تجربه کنند.

اول تا آخر به گفتهٔ حافظ:

الا يا ايها الساقى انركا حيا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

زمستان ۱۳۹۹

رؤیا منجم

۱. کتاب ماتیکان عین‌القضات همدانی، هفت گفتار در عرفان پژوهی، ۱۳۸۲، همدان.